

روح تمدن دموکراتیک ایران را بر کالبد جمهوری دموکراتیک ایران بدمیم



25-08-2025

اهون چپاکو

اگر بحثمان را از امروز و اکنون آغاز کنیم باید گفت: جمهوری اسلامی ایران از ۳ جهت و وضعیت داخلی، منطقه‌ای و جهانی در بحرانی عمیق قرار دارد. در داخل از دو جهت اساسی در درون بحران بسر می‌برد. یکی وضعیت درونی خود دستگاه رژیم است که روز به روز بسوی ریزش و انشقاق پیش می‌رود. تا جایی که اگر تا به امروز خامنه‌ای توانسته باشد این دستگاه را سرپا نگاه دارد دیگر حتی بدون مداخله خارجی نیز بویژه با مرگ خامنه‌ای فروپاشی رژیم اجتناب‌ناپذیر است. جهت دوم نیز به رابطه بین جوامع ایران و رژیم مربوط می‌باشد. از این لحاظ نیز رژیم بیش از هر زمانی در عمق بحران فرو رفته است. شکاف بزرگ فرهنگی بین رژیم و مردم ایجاد شده است. مردم زندگی منطبق با حقیقت ژن، ژیان، آزادی را می‌طلبند. زندگی آزادیخواهانه، پیشروانه و دموکراتیک. اما برعکس این خواسته بحق، رژیم بیش از پیش بر دیکتاتوری، تمامیت‌خواهی و سرکوب اصرار می‌ورزد.

به واقع ضعف بنیادین رژیم در این واقعیت نهفته است. به نوعی دیگر پاشنه آشیل و چشم اسفندیار رژیم وضعیت درونی بویژه رابطه بین او و مردم است. شاید رژیم بتواند با توسل به حربه‌هایی خود را از خطر مداخله خارجی رها سازد، ولی با میل آزادی‌خواهی جنبش‌های اجتماعی بویژه جنبش زنان و میل معطوف به رهایی و آزادی ملل تحت ستم چه خواهد کرد؟

به وضوح می‌بینیم که جنبش‌های اجتماعی بویژه جنبش‌های زنان و محیط‌زیست روز به روز نیرومند می‌شوند. در مورد جنبش ملل تحت ستم در ایران نیز باید گفت در بدو ظهور جمهوری اسلامی بیشتر کوردها در این عرصه فعال بودند ولی امروز شاهد نیرو گرفتن جنبش آزادی‌بخش سایر ملل نیز هستیم. در عین حال جنبش کورد نیز نسبت به دهه‌های قبل راه زیادی را در مسیر ترقی پیموده و امروز به سطح بالایی از مبارزه آزادیخواهانه رسیده است.

از لحاظ منطقه‌ای نیز می‌توان گفت اگرچه پیشتر جمهوری اسلامی ایران حضور پررنگی در منطقه داشت، بویژه سعی نموده بود که در جهان شیعه نیروهای نیابتی خود را بسازد، اما در طی دو سال اخیر تلاش‌های رژیم در منطقه متحمل ضربات مهلکی گردیده است. تا جایی که می‌توان گفت امروز در ضعیف‌ترین و بحرانی‌ترین وضعیت منطقه‌ای قرار دارد.

وضعیت رژیم در سطح بین‌المللی نیز کاملاً مشخص است. روز به روز عرصه بر او تنگ‌تر می‌گردد. هراندازه سعی کند در تقابل با آمریکا، اسرائیل و اروپا به روسیه و چین امیدوار باشد، ولی بسیار بعید است بتواند از بحرانی که در آن فرو رفته، عبور کند. به وضوح دیدیم که روسیه چگونه پشت بشار اسد را خالی کرد. در عین حال چین نیز در بازار سوداگرانه سیاسی و اقتصادی جز منافع خود به چیزی دیگر نمی‌اندیشد. بدون تردید چین نیز با توجه به اقتضای طبیعت منفعت‌طلبانه قدرت‌ها

اگر مقطعی نیز به ایران عنایتی کند اما دست‌آخر در چارچوب منافع کلان خود محکم پشت او را رها خواهد کرد.

با توجه به این قرائت از وضعیت داخلی، منطقه‌ای و جهانی جمهوری اسلامی ایران؛ به آسانی می‌توان گفت این رژیم ناچار است در صدد تحولی اساسی تا سطح تغییر ماهیت برآید. البته تمام شواهد و قرائن خلاف آن را گزارش می‌دهند. در غیر اینصورت با فعال شدن فاکتورهای داخلی و خارجی، رژیم با فروپاشی کامل مواجه خواهد گشت.

در واقع جنگ ۱۲ روزه هرچند به ظاهر تنها بین ایران و اسرائیل تلقی می‌شد، ولی طرف اصلی ایران آمریکاست. همانطور که مشاهده کردیم پیام آتش‌بس، از سوی نتانیاهو نه بلکه ترامپ اعلام شد. حتی این موضع ترامپ تا حدودی نیز اعتبار نتانیاهو را زیر سوال برد و موجب رنجش وی شد. باید آینده آتش‌بس را نیز با توجه به این واقعیت بررسی کرد.

آمریکا و اسرائیل چنان تصور می‌کردند که بعد از حمله به ایران، مردم وارد خیابان‌ها شده و از طریق قیام درونی رژیم با فروپاشی سریع مواجه خواهد شد؛ یا حداقل تحت فشار بیشتری قرار می‌گرفت و تن به تسلیمیت سریع و کامل خواهد داد. ولی این پیش‌بینی متحقق نگشت. عدم تحقق آن به دلیل رضایت مردم از حکومت نبود. می‌توان در این باره سه دلیل را ذکر کرد. دلیل اول مردم وضعیت کشورهای چون عراق، افغانستان و سوریه را می‌بینند و واهمه دارند که ایران نیز در نتیجه مداخلات خارجی به چنان سرنوشتی گرفتار شود و وضعیت بدتر از وضعیت کنونی شود. دوم اینکه وقتی حمله‌ای از بیرون علیه ایران در جریان باشد، با وجود اوج انزجار از رژیم کنونی، بسیاری بدلیل خوانش‌های ناشی از ایده ناسیونالیسم ایرانی رغبتی به همراهی با حمله خارجی نشان نخواهند داد. بویژه اگر حمله خارجی نظامی باشد و اطمینانی به یکسره شدن کار رژیم توسط حمله مزبور نداشته باشد. به هرصورت حساب آینده را خواهند کرد. هم حساب اینکه انگ حمایت از بیگانه را نخورند و هم اینکه اگر رژیم سقوط نکند مورد قهر و غضب قرار نگیرند.

می‌دانیم که نیرویی مانند سازمان مجاهدین خلق در بدو تشکیل خود و سالهای نخست انقلاب ۵۷ در میان قشر وسیعی از جامعه ایران دارای محبوبیت بود، ولی زمانی‌که در حین جنگ ایران و عراق در کنار صدام قرار گرفت با انتقادهای شدیدی مواجه گشت و به اعتبارش تا حدودی زیادی لطمه وارد شد. وضعیت کنونی او نیز مشخص است. با توجه به چنین وضعیت و تجربه‌ای بسیاری از نیروهای ناسونالیست و اپوزیسیون ایرانی نه‌تنها از حمله اسرائیل به ایران حمایت نکردند، بلکه بر ضد آن نیز اتخاذ موضع نمودند.

دلیل سوم به‌پانخاستن مردم در حین جنگ ۱۲ روزه را می‌توان به این برگرداند که در حین توپ باران شدید، مردم شرایط را برای تجمع بسیار خطرناک می‌دیدند. در چنان وضعیتی مردم بیشتر سعی‌شان بر آن است از خود حفاظت کنند و در معرض توپباران قرار نگیرند.

بویژه شهری مانند تهران که جهت تجمع و قیام از پتانسیل زیادی برخوردار است در طول هر ۱۲ روز شديداً آماج بمباران گسترده بود. اینکه تهران از این پتانسیل بالا برخوردار است دو دلیل عمده دارد. اول اینکه پایتخت ایران می‌باشد و جمعیت زیادی در آنجا متراکم است. دلیل اینکه شهری است که جمعیت آن مختلط می‌باشد و از تمام ملل و مناطق دیگر ایران مردم در آن ساکنند. به همین دلیل اگر در آنجا حرکتی صورت بگیرد خبر آن سریع به تمام نقاط ایران خواهد رسید و می‌توانست در به حرکت در آوردن آن مناطق مثرثمر واقع گردد. ولی آمریکا و اسرائیل در طول تمام ۱۲ روز تهران را در زیر بمباران نگه داشتند. حتی تهدید می‌کردند که تهران را به غزه تبدیل خواهند کرد. همچنین فراخوان می‌دادند که مردم، تهران را تخلیه کنند. در چنین وضعیتی انتظار قیام مردم از محالات می‌باشد.

در واقع آمریکا و اسرائیل بدلیل اینکه نمی‌خواستند و یا در توانشان نبود نیروهای خود را در ایران پیاده کنند بیشتر به خیزش و قیام مردم دلبسته بودند. بویژه آمریکا با پیاده‌کردن نیروی خود در افغانستان، عراق و سوریه خود را گرفتار بحران کرد. به همین دلیل در مورد ایران در صدد بود که

از تجارب خود درس بگیرد و در صورت سقوط رژیم کمترین نیرو را در خاک ایران پیاده کند. در عین حال ایران در مقایسه با کشورهای چون افغانستان، عراق و سوریه جغرافیایی بسیار وسیع دارد لذا به نیرویی به مراتب بیشتر از آن کشورها نیاز داشت. البته این را نیز بیشتر در مورد آمریکا می‌توان گفت. اسرائیل که به هیچ‌وجه دارای چنان نیروی انسانی نیست تا بتواند نیروی زیادی را در ایران پیاده کند. با توجه به تمام این موارد باید با تاکید اذعان کرد که اگر مردم در طول جنگ ۱۲ روزه به میادین نیامدند و قیامی صورت نگرفت نه از تعلق‌خاطر به رژیم بلکه به دلیل تاکتیک‌ها و محاسبات غلط آمریکا و اسرائیل بود.

شاید این وضعیت آن واقعیت را برای آنها (آمریکا و اسرائیل) روشن کرده باشد که هرچقدر هم نیرومند باشند، اگر مردم وارد میدان نشوند تحول و یا فروپاشی رژیم تحقق نخواهد یافت و ناچارند بر نیروی مردم حساب کنند. باید یادآور شد بدلیل اینکه هنوز خصومت‌ها به قوت خود باقی می‌باشند آتش‌بس پایدار نیست و هر لحظه امکان وقوع جنگ و حمله مجدد به ایران ولی اینبار بسیار وسیع‌تر، وجود دارد. دولت ایران نیز جهت عبور از این وضعیت دو راه در پیش دارد. یا باید دست به تحولی ریشه‌ای تا سطح تغییر ماهیت رژیم در راستای خواست‌های مردمان داخل بزند و یا در مقابل آمریکا و اسرائیل تسلیمیت کامل را بپذیرد. در غیر این‌صورت بعید نیست در آینده شاهد حمله‌ای وسیع‌تر به منظور سقوط و فروپاشی جمهوری اسلامی ایران از سوی آمریکا، اسرائیل و دیگر همپیمانانشان باشیم.

اگر نگاهمان را قدری به خیزش ژن، ژیان، آزادی در ایران بعد از قتل دولتی ژینا امینی ارجاع دهیم، مشاهده خواهیم کرد که در آن دوره تمام فاکتورهای درونی جهت تحول ریشه‌ای در ایران فعال گشتند. البته نباید ضعف و قسور عدم وجود یک نیروی پیشاهنگ که این نیروی طغیان‌گر را در آن دوران جهت‌دهی می‌کرد، انکار نمود. به هر روی آنچه مسلم است به میدان آمدن و فعال گشتن فاکتورهای درونی در آن دوران است. ولی فاکتورهای بیرونی یعنی نیروهای جهانی و تا حدودی منطقه‌ای بدلیل

این که نمی‌خواستند با ابتکار فاکتورهای درونی یعنی نیروی جوامع و ملل ایران، تغییری صورت بگیرد نه تنها همراهی نکردند و فعال نگشتند بلکه تا حدودی در راستای نجات رژیم تلاش ورزیدند. اما باید گفت در طی جنگ ۱۲ روزه کاملاً برعکس دوران خیزش ژن، ژیان، آزادی فاکتورهای بیرونی یعنی فشار حمله اسرائیل - آمریکا در حدی بالا بود ولی اینبار به دلایلی که پیشتر به آنها اشاره شد فاکتورهای درونی همراهی نکردند و فعال نگشتند.

البته باید تأکید کرد که انقلاب ژن، ژیان، آزادی همچنان ادامه دارد و بایستی تلاش ما همچنان برای تداوم آن باشد. باید سعی شود فاکتورهای درونی فعال گردند تا به این طریق فشار برای تحول اساسی در ایران افزایش یابد. تعامل ما با فاکتورهای بیرونی نیز باید طبق منفعت ملل و جوامع ایران باشد. یعنی نه در مقابل آنها به کرنش و خودباختگی تنزل یابیم و به گوشت دم توپ آنها تبدیل شویم و نه اینکه از واقعیت دنیای امروز و رئال‌پلتیک جاری غافل بمانیم. یعنی گذشته از اینکه به نیروی ابزاری‌شان تبدیل نشویم نباید به تقابل منفی هم روی بیاوریم. در این زمینه نیاز به رویکرد رئال‌پلتیک انقلابی داریم. یعنی سیاست‌ورزی در راستای منافع ملل و جوامع.

اگر عمیق‌تر نیز به مسئله بنگریم و در صدد چاره‌یابی مناسب باشیم باید گفت: ما امروز در موقعیت حساسی قرار گرفته‌ایم و در حین حال در آستانه صدمین سال تاسیس دولت مدرن (دولت - ملت همگون‌ساز) ایران هستیم. در واقع فارغ از غیرجامعه‌شناسانه بودن مدل دولت - ملت که ظهور آن تنها در جهت تمرکز قدرت و سرمایه بوده است نه نیاز جامعه‌شناختی، بر ساخت آن در ایران متکی بر هیچ گونه فعل و انفعالات اجتماعی نبوده است. تحمیل آن از سوی نیروهای برنده جنگ جهانی اول؛ بویژه دولت انگلستان بوده و تاسیس آمرانه آن در ایران نه تنها هیچ سنخیتی با تاریخ اجتماعی و فرهنگی ایران نداشته، بلکه مسبب بلایا و وضعیت فلاکت‌باری شده که همچنان تداوم دارد.

در واقع، تمدن یک وجهه نیست؛ دو وجهه و همانند دو روی یک سکه است. یک روی آن کمونالیته (اکثریت قریب به اتفاق جامعه یا انبوه مردم) و روی دیگر آن تمرکزگرایی و میل به انحصارات از

سوی الگیا رشی نیرویی قلیل در درون جامعه می‌باشد. با توجه به آن می‌توان گفت نزاع تاریخی نیز میان این دو وجه تمدنی رخ داده است و سایر منازعات اعم از جنسیتی، طبقاتی، اجتماعی، فرهنگی - انتیکی، ایدئولوژیک و عقیدتی - مذهبی در ذیل این نزاع عمده به وقوع می‌پیوندند. تاریخ تمدن ایران نیز نه تنها مستثنی از این قاعده نیست، بلکه با سیری در تاریخ پر فراز و نشیب ایران، نمود بارز این دوگانگی هویدا می‌گردد.

می‌توان این را دوگانگی تمدن مرکزگرا و تمدن دموکراتیک برشمرد. دوگانگی گاه‌ها موازی و گاه‌ها با تصادم که در یک درهم تنیدگی تاریخی و اجتماعی به جریان خود تداوم بخشیده است. این امر حتی اگر ذاتی و گسست‌ناپذیر نیز نباشد به یک واقعیت سیاسی - اجتماعی مبدل گشته است. به هر اندازه، جنبه مرکزگرایی آن سعی در انحصار و انباشت ثروت و تمرکز قدرت بوده است؛ به همان اندازه نیز وجهه دموکراتیک تمدن در پی بر ساخت فرهنگی مبتنی بر شکستن هسته قدرت، تحقق عدالت، مساوت‌طلبی و خودمدیریتی اجتماعی بوده است.

بدون تردید این دو خط تمدنی بطور قاطع یکدست نبوده و هریک از آنها دارای وجوه، تنوعات و اجزاء مختص به خود می‌باشند. ولیکن در امر کلی آن ما شاهد چنین دوگانگی‌ای می‌باشیم. در هر دوره‌ای از تاریخ ایران که راه بر توازن و رابطه دیالکتیک میان این دو وجهه از تمدن گشوده شده، شاهد نیرو، رونق و شکوفایی در درون و توانمندی در مقابل نیروهای بیرونی بوده‌ایم. هرگاه راه به‌روی امر دیالکتیک مسدود گشته و در راستای آن حاکمیت و نیروهای مرکزگرا با توسل به استبداد و سرکوب انعطاف‌ناپذیر سعی بر سرکوب کامل نموده‌اند و یا نیروهای مخالف تحت عنوان سازش‌ناپذیری جزم‌اندیشانه نگریسته‌اند و عمل نموده‌اند نه تنها مسبب آشوب، فقر و فلاکت در درون گشته‌اند، بلکه راه را برای مداخله و استیلای نیروهای خارجی هموار ساخته‌اند. در واقع می‌توان مصادیق زیادی در تاریخ دور و نزدیک ایران را ذکر کرد که بر این مدعا صحه بگذارند که از حوصله این نوشتار خارج است.

به واقع اگر رویکردی جامعه‌شناسانه نسبت به تاریخ داشته باشیم به وضوح مشاهده خواهیم کرد که در طول دو قرن گذشته، بیش از هر زمان ما با این واقعیت مواجه شده‌ایم. به این معنی که هرچند بدلیل انعطاف‌پذیری حاکمیت‌ها در ادوار پیشادولت-ملتی و توانمندی کمونالیته‌ها، بستر تسامح و تساهل نسبتاً فراهم بوده، ولی در طول دو قرن گذشته بدلیل وجود سیستم همگون‌ساز دولت-ملتی و به تبع آن پیروی از قواعد پوزیتیویستی، بویژه برخوردهای آنتاگونیستی و همگون‌سازانه ما شاهد دوره طولانی از بلایا و فلاکت‌های خانمانسوز هستیم.

تغییر نسخه پهلوی به جمهوری اسلامی نه تنها مسئله را حل ننمود بلکه آن را عمیق‌تر ساخت. بدون تردید عملکرد قدرت‌طلبانه و سرکوبگرانه حاکمیت، نباید باعث چشم‌پوشی از نارسایی‌های تئوریک و کاستی در عملکرد نیروهای مخالف گردد. بلکه نیاز به انتقاد و خودانتقادی روشن‌گرانه وجود دارد. چرا که در طی این صد سال فارغ از نیت و تلاش‌هایی که صورت گرفته است، بدلیل تبعیت بسیاری از نیروهای مخالف از قواعد خشک پوزیتیویستی، آنان نیز سهمی در تعمیق بحران موجود دارند. با کمال تأسف نیروهای اپوزیسیون در طول عمر دولت-ملت ایران نه تنها در برابر حاکمیت بلکه در درون خود نیز (هم درون سازمانی و هم بین سازمانی) از رویکردهای آنتاگونیستی پیروی نموده‌اند. این نیز باعث جزم‌اندیشی، منفعل‌بودن و به تحلیل‌رفتن توان آن نیروها گشته است. غافل از اینکه حقیقت نه صرفاً در تنازع بقاء، بلکه در همگرایی، توافق و وحدت نهفته است. در نتیجه بایستی در کنار مورد موأخذ قرار دادن «رژیم حقیقت» نیروهای مرکزگرا و قدرت‌طلب، نارسایی‌های «رژیم حقیقت» نیروهای مخالفت را نیز به چالش کشید و مورد نقد قرار داد تا شاید این امر راه را بر رژیم حقیقت گره‌گشا، چاره‌یاب و منطبق با واقعیت تاریخی، اجتماعی و فرهنگی سرزمین ایران بگشاید.

می‌توان گفت ما در هیچ دوره‌ای به اندازه وضعیت کنونی با تضاد بین حاکمیت و جامعه در ایران روبه‌رو نبوده‌ایم. از سویی، حاکمیت بیش از پیش بر تداوم سیاست سرکوب و بی‌عدالتی و از دیگر

سو جامعه پویا بطور مصرانه بر تحول، اصرار می‌ورزند. از لحاظ فرهنگی نیز شکاف بین حاکمیت و جامعه بیش از پیش گشته و هر اندازه حاکمیت رو به عقب و ارتجاعی عمل می‌کند، افزون‌تر از آن، جامعه رو به جلو، فرهنگ دموکراتیک و آزادیخواهانه را توسعه می‌بخشد.

در واقع انقلاب ژن، ژیان، آزادی و مطالبات فراگیر آن گویای توسعه فرهنگی رو به رشد متکی بر معرفت‌شناختی جامعه ایران است. این وضعیت اجتماعی نیز با فرهنگ رسمی حاکمیت در تضاد عمیق بوده و جامعه روبه‌روی تحولات ریشه‌ای قرار گرفته است. در عین حال این وضعیت از سویی فشار را بر جامعه فزونی بخشیده و از سوی دیگر امید گذار از وضعیت کنونی به آزادی و دموکراسی را افزایش داده است. همچنین موجب یک وضعیت بحرانی گشته که در صورت برخورد درست، می‌توان در درون این بحران تحولی ترقی‌خواهانه صورت داد. البته در صورت عملکردهای نادرست و نامسئولانه، ریسک بدتر شدن اوضاع نیز وجود دارد. اگر رابطه پر از بحران دولت ایران با دنیای خارج را نیز به آن اضافه کنیم بیشتر روشن خواهد شد که در چه موقعیت خاصی قرار گرفته‌ایم. با توجه به این مهم، می‌توان گفت بیش از هر زمانی فرصت‌ها، چالش‌ها و تهدیدها در موازات هم قرار گرفته‌اند.

جهت رهیافت درست نیز قبل از هر چیز بایستی واقعیت تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ایران را به درستی درک کرد. همچنین می‌طلبد که عمق بحران کنونی را با تمام جوانبش دید و طبق آن به دنبال راه‌چاره گشت. در این راستا نیز بایستی قویا از رویکردهای علمی، فلسفی و جامعه‌شناختی پیروی نمود و از تحلیلات و رهیافت‌های نارسا و نامناسب پرهیز کرد. مشکل آن است که هرچند حاکمیت در طول این صد سال سرکوبگری علیه اپوزیسیون را تنها راه‌چاره دیده است، ولی نیروهای اپوزیسیون نیز دچار افراط و تفریط گشته و در نتیجه یا بدون برنامه و با ادعای تحول‌خواهی و اصلاح‌طلبی دچار توهم شده و در نهایت مراتب در سیستم استحاله گشته‌اند و یا اینکه نگرشی دترمنیستی و آنتاگونیستی نسبت به تحول و انقلاب داشته‌اند که نه تنها از توان تغییر اوضاع

محروم بوده‌اند، بلکه بعضاً مسبب سرکوب و منفعل‌شدن گشته‌اند. افراد و سازمان‌هایی که هیچکدام از این دو راه را برنگزیده‌اند با کمال تأسف به نیروی منسجم و تاثیرگذار سیاسی - اجتماعی و نیروی محرکه تبدیل نگشته‌اند و کماکان در حالت فردی و گروهی قلیل و پراکنده بسر می‌برند.

بدون تردید رویکردهای درست علمی، فلسفی و جامعه‌شناسانه و نگرش‌های کوانتومیک از انقلاب می‌تواند ما را از دور باطل و این دایره قیام و سرکوب خارج سازد و بستر را جهت تحول و انقلاب راستین و تحقق خواسته‌های مشروع هموار سازد. بنظر من شرایط داخلی و بین‌المللی نیز جهت این مهم فراهم می‌باشد. البته قبل از هرچیز لازمه آن، خارج‌شدن از چنبره دیدگاه‌های غیرواقع‌گرایانه و ورود به دایره حقیقت در مورد واقعیت اجتماعی و فرهنگی ایران است. یعنی بایستی ایران و واقعیت اجتماعی، فرهنگی و ملی آن را همانطور که هست پذیرفت نه به آن شیوه که دلمان می‌خواهد. باید ایرانی را پذیرفت که متشکل است از واقعیتی چندملیتی با میل فراوان به آزادی اجتماعی و حضور جنبش‌های نیرومند اجتماعی که جنبش زنان قویاً سرفافله این کاروان می‌باشد و دیگر هیچ نیروی توان به عقب راندن آن را ندارد.

طبق این واقعیت، محرز است که نه حاکمیت کنونی ایران و نه آلترناتیوهای مشابه که بر تمامیت‌خواهی و همگون‌سازی اصرار دارند، نمی‌توانند منطبق با این واقعیت تاریخی، اجتماعی و ملی عمل کنند و استقرار آنان همچنان بر عمق فاجعه می‌افزاید. از منظر دیگر، میلی که با اصرار بر «حق تعیین سرنوشت ملیت‌های داخل ایران»، تنها گزینه و جایگزین را گسست ملی و جغرافیایی می‌دانند نیز رویکردشان در منافات با واقعیت تاریخی، اجتماعی و فرهنگی سرزمین ایران بوده و در عین حال با واقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی ناهمخوان می‌باشد. حتی هردو نگرش، بستر ساز مبدل‌شدن به بازیچه دست سیستم‌های امنیتی و استخباراتی دولت‌های ابر قدرت منطقه‌ای و جهانی است.

با توجه به رد قاطع رویکردهای سرکوب‌گرانه نیروهای تمرکزگرا و همگون‌ساز نیز، باید قاطعانه پذیرفت که ملیت‌های داخل ایران از سویی، دارای یک در هم‌تنیدگی تاریخی- فرهنگی می‌باشند، از

سوی دیگر نیز از لحاظ وضعیت اجتماعی، اقتصادی و امنیتی دنیای امروز با گسستن نه تنها رسیدن به سعادت دشوار است، بلکه سبب اختلال در حیات و بغرنج شدن وضعیت این ملت ها می گردد. در نتیجه در بین این دو خواست نارسا، لازم است به راه سومی اندیشید. راهی که هم هرکس را به مطالبات برحق و مشروع خود برساند و هم باعث گسست و مخدوش گرداندن همزیستی مسالمت آمیز نگردد. در تقابل با خواست نیروهای مرکزگرا و طرفداران گسست ملی و جغرافیایی در ایران، نیروهای آزادیخواه و دمکراتیک موجود می توانند به مثابه نیروی سوم ظاهر گشته و به تحقق آلترناتیو دمکراتیک اهتمام ورزند. می توان آن را در تقابل با دو خط مذکور خط سوم نیز نامید. این خط می تواند با تمام اجزاء خود فعال، منسجم و متحد گردد تا به این طریق، هم در مرحله مبارزه و گذار از وضعیت کنونی هرچه پرتوان ظاهر شود، هم اینکه در تعیین نظام دمکراتیک و آزاد در ایران پیروزمندانه عمل نماید.

بطور معین، تامل بر مفاهیم و عباراتی همچون جمهوری دمکراتیک، حقوق دمکراتیک، جامعه دمکراتیک و خودمدیریتی دمکراتیک و تلاش جهت نظام مندی آنها می تواند باعث استقرار، ثبات و همزیستی مسالمت آمیز شود و خط بطلانی بر چرخه قیام و سرکوب در تاریخ ایران بکشد. در نتیجه در منطقه و جهان موجب کسب اعتبار برای ایران و ایرانی خواهد شد. وضعیت برآمده از تحقق این نظام مندی، بدون اغماض می تواند نظام های جزم اندیش، همگون ساز، تمرکزگرا، تمامیت خواه، فراقانونی یا دارای قوانین ضددموکراتیک در سپهر سیاسی و اجتماعی ایران را برای همیشه به حاشیه براند و زندگی آزاد و دمکراتیک که شایسته مردمان این سرزمین می باشد را متحقق سازد. البته بطور مؤکد این امر قبل از هرچیز تلاش و مبارزه نستوه نیروهای دمکراتیک و آزادیخواه را می طلبد.

اهون چیاکو عضو شورای رهبری پژاک

